

دانش آموز



شماره‌ی پدربپی ۳۱۷
۱۶ صفحه • ۲۹۰۰۰ ریال

ماهنامه‌ی آموزشی، تحلیلی و اطلاع‌رسانی
دوره‌ی سی و نهم • سال ۱۳۹۹

گزارش: **بایع کتاب جایی
برای لذت و خفایایی**

داستان:
لانه‌ی جدید مستجاب کوچولوا
ورزش و سلامت:
قد بک شیدا





سیزده آبان، روز دانش آموز و سالگرد
تسخیر لانه‌ی جاسوسی به دست
دانشجویان پیر و خط امام گرامی باد.

بِسْمِ اللّٰهِ
الرَّحْمٰنِ
الرَّحِیْمِ

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

در این شماره می خوانیم:

- ۱ یک بسته‌ی بزرگ هدیه و یک جواب عجیب ۶ باغ کتاب جایی برای لذت و دانایی
- ۲ شعر ۸ بلوط‌ها و رفقای فراموش کار
- ۳ گنجشک و بال فرشته ۱۰ بچه اسکیمو
- ۴ لانه‌ی جدید سنجاب کوچولو ۱۱ پینوکیو / دلیل منطقی / جدول غلط یاب
- ۱۲ قد بکشید
- ۱۴ کوه و کاموا، نخ و صحر!!
- ۱۶ ایستگاه بچه‌ها

وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و فناوری آموزش



نشانی دفتر مجله

تهران، ایرانشهر شمالی، پلاک ۲۶۶

رایانامه

daneshamooz@roshdmag.ir

تلفن دفتر مجله

۰۲۱-۸۸۸۴۹۰۹۵

مندوق پستی

۱۵۸۷۵ / ۶۵۸۹

• تصویر گر: عاطفه فتوحی

- ▶ ماهنامه‌ی آموزشی، تحلیلی و اطلاع رسانی
- ▶ برای دانش‌آموزان پایه‌های چهارم و پنجم و ششم ابتدایی
- ▶ دوره‌ی سی و نهم، شماره‌ی ۲
- ▶ شماره‌ی پی در پی ۳۱۷
- ▶ مدیر مسئول: محمد ابراهیم محمدی
- ▶ سردبیر: مرجان فولادوند
- ▶ مدیر داخلی: ندا نورمحمدی
- ▶ مدیر هنری: کورش پارسائزاد
- ▶ طراح گرافیک: مهدیه صفانی‌نیا
- ▶ ویراستار: مرضیه طلوع
- ▶ تصویرگر جلد: نسترن عنبری
- ▶ چاپ و توزیع: شرکت افست
- ▶ خوانندگان رشد دانش‌آموز شما می‌توانید
قصه‌ها، شعرها، نقاشی‌ها و مطالب خود را به مرکز
بررسی آثار بفرستید.

• نشانی مرکز بررسی آثار: تهران، صندوق پستی:

۰۲۱-۸۸۳۰۵۷۷۲ / ۱۵۸۷۵ / ۶۵۸۷



تا حالا شده یک نفر هر روز (واقعاً هر روز) برای شما یک بسته‌ی بزرگ روبان زده هدیه بیاورد؟ یک بسته که وقتی درش را باز می‌کنید همه چیز توی آن هست! خوراکی (همه جور خوراکی، مثل یک سوپرمارکت خیلی خیلی بزرگ)، لباس (همه جور، همه رنگ)، اسباب بازی (بازی فکری، عروسک، ماشین و...) و هر جور چیزی که تا حالا دیده‌اید و شنیده‌اید (کتاب، مداد و خودکار و ماژیک و رایانه، یک تخت خواب قشنگ، یک تلویزیون بزرگ!!!). او هر روز این هدیه‌ها را به شما می‌دهد و دوباره فردا و دوباره روز بعد و روزهای بعدش. شما با این دوست چه می‌کنید؟ هر وقت او را می‌بینید برایش پشت پا می‌گیرید تا با صورت زمین بخورد؟ هر روز که او را می‌بینید اول جعبه‌ی هدیه‌های تازه را از او می‌گیرید بعد آشغال خوراکی‌ها و کادوهای قبلی را می‌ریزید روی سر و کله‌اش؟ یک جورهایی مطمئنم که همین الان جواب می‌دهید نه! مگر دیوانه‌ام؟

شاید تعجب کنید اما ما هر روز، بله هر روز داریم همین کار را انجام می‌دهیم! هر روز تمام چیزهایی که برای زندگی و شادی لازم داریم از دوستان «زمین» می‌گیریم (بله منظورم همین توپ آبی و سفیدی است که روی آن زندگی می‌کنیم!) بعد که استفاده کردیم همه را تبدیل می‌کنیم به زباله و آشغال و می‌ریزیم روی سر و کله‌اش! نه؟

گاهی دلم بدجور برای زمین می‌سوزد، بد نیست کمی بیش‌تر به او توجه کنیم!!

مرجان فولادوند





غنچه‌ی انار

ایران

وقتی که نامت می‌رود تا اوج
حس عجیبی در دلم دارم
من ریشه دارم ریشه در خاکت
از دشمنانت سخت بیزارم

ای سرزمین خون فهمیده
مانند سروی سبز و آزادی
در عمق تاریخ پر از رازت
درس فداکاری به ما دادی

هر جا که باشم دور یا نزدیک
من با تو رد خواهم شد از طوفان
یادت برایم مثل خورشید است
ای خانه‌ی دیرینه‌ام ایران

• طیبیه شامانی (طناز)

خاله پاییز آمده
با حریری رنگ زرد
با خودش آورده است
روزهای نیمه سرد

می‌شود هم صحبتش
کوچه‌های شهرمان
یک سبد خرمالو است
توی دست خاله جان

خش خش برگ درخت
ساز بی‌همتای اوست
غنچه‌ی سرخ انار
هدیه‌ی زیبای اوست

• محبوبه ممصام شریعت



• تصویرگر: شیوا ضیائی

درس تازه

امروز درس تازه‌ای خواندم
ایثار یعنی چه؟ شجاعت چیست؟
آن نوجوان سیزده ساله
در قصه‌ی امروز درس چیست؟

او ایستاده مثل کوهی سخت
او جنگ را با چشم خود دیده
تنهای تنها رو به روی تانک
آخر چطوری او نترسیده؟

ایثار یعنی چه؟ شجاعت چیست؟
این قصه حتماً پاسخ این‌هاست
من دوست دارم مثل او باشم
او که چراغ روشن فرداست

• منیره هاشمی



گنجشک و بال فرشته

ولادت پیامبر مهربانی و رحمت حضرت محمد (ص) مبارک باد.

• زهرا ناظم پور • تصویر گر: سولماز جهانگیری

درخت توت باغ از میوه پر بود. گنجشک‌ها لابه‌لای شاخه‌ها نشسته بودند و چنان سر و صدایی راه انداخته بودند که باغ گذاشته بودند روی سرشان. احسان، پسر عمو عباس در حالی که یک طناب بلند و محکم و یک تشکچه‌ی نازک توی دستش بود صدایم کرد: «مجید بیا کمک!» دویدم سمتش. احسان را دوست دارم تابستان‌ها از تهران می‌آیند و یک ماهی مهمان هستند. نزدیکش که رسیدم گفتم: «بیا کمک کن یک تاب درست و حسابی به درخت ببندیم. خیلی کیف می‌دهد.» راستش نمی‌دانستم چه جوابی بدهم. اگر پارسال بود می‌پریدم و طناب را می‌گرفتم و کمک می‌کردم تاب ببندیم. اما حالا دستم به این کار نمی‌رفت! گفتم: «شاید شاخه بشکند.» گفتم: «تاب را نزدیک زمین می‌بندیم که اگر هم شکست خطری نداشته باشد.» من داشتم فکر می‌کردم البته این طوری برای ما خطر ندارد اما برای درخت چطور؟ وقتی شاخه‌اش می‌شکند؟

یاد حرفی افتادم که از پیامبر (ص) خوانده بودم: «هر کس شاخه‌ی درختی را بشکند انگار بال فرشته‌ای را شکسته!»

نمی‌خواستم بال فرشته‌ها را بشکنم! اما احسان مهمان بود و مهمان حیب خدا. نمی‌خواستم ناراحت بشود. گفتم: «من پیشنهاد بهتری دارم! بیا تاب را به میله‌ی آهنی ایوان ببندیم. هم محکم است هم این طور گنجشک‌ها را نمی‌ترسانیم. شاخه‌ی درخت هم نمی‌شکند!» احسان گفت: «اما تاب زیر درخت کیفش بیش تر است، نیست؟» گفتم: «چرا.

هست. اما اگر به قیمت ترساندن گنجشک‌ها و شکستن شاخه‌ی توت باشد باز هم می‌ارزد؟»

احسان شانه‌هایش را بالا انداخت: «راستش تا حالا این جوری به موضوع فکر نکرده بودم! بیا برویم

تابمان را روی ایوان ببندیم!»






لانه‌ی جدایه سنجاب کوچولو!

• سودابه فرضی پور • تصویر گر: میثم موسوی

تکان می خورد. سنجاب کوچولو معطل نکرد. دوید توی لانه و زیر چیزی که شبیه یک تخته چوب بزرگ اما نرم بود پنهان شد. قلبش تند تند می زد و از ترس همه‌ی موهای بدنش سیخ شده بود. از لای در نگاه کرد، مار آرام آرام به لانه نزدیک می شد. سنجاب کوچولو از ترسش تکان نمی خورد، می ترسید مار صدای تکان خوردنش را بشنود و پیدایش کند. مار آمد و آمد تا به لانه رسید، چند لحظه همان جا صبر کرد و به اطراف نگاه کرد، اما سنجاب کوچولو را ندید. دوباره حرکت کرد و از آنجا دور شد. سنجاب کوچولو به طرف دیگر لانه دوید و از پشت یک دیوار که شفاف و روشن بود، دور شدن مار را تماشا کرد. خیالش که راحت شد، ولو شد روی تخته‌ای که نرم بود، نرم و سبزی، تازه فرصت کرد به اطرافش نگاه کند. از پیدا کردن لانه‌ی بزرگ و راحت، خوشحال بود. می توانست تمام زمستان را در این لانه‌ی گرم بماند و از فندق‌هایی که ذخیره کرده بود بخورد. توی لانه چرخی زد. جلوی آن هم دو تخته‌ی نرم دیگر بود، کوچک تر از آن یکی. چیز گردی هم جلوی لانه بود که سنجاب کوچولو از آن بالا رفت، رویش نشست و سر خورد و آمد پایین داشت حسابی خوش می گذشت. تصمیم گرفت برای همیشه همان جا بماند. این لانه یک سقف محکم خوب داشت و زیر آن سرسره‌ی بامزه، چند چیز کوچک آویزان بود که وقتی سنجاب کوچولو بهشان می خورد، جیلینگ جیلینگ صدا می دادند. سنجاب کوچولو از این صدا خوشش آمد.

سنجاب کوچولو داشت توی لپ‌هایش را پر از فندق و بلوط می کرد. چیزی به شروع زمستان نمانده بود و باید تا می توانست برای روزهای سرد و برفی آذوقه جمع می کرد. یک دفعه احساس کرد از پشت سرش صدایی می شنود. همان طور که آخرین فندق را توی لپش جا می کرد، آرام به طرف صدا برگشت. برگ‌های زردی که روی زمین جنگل ریخته بود، آرام آرام تکان می خوردند. سنجاب کوچولو با دقت نگاه کرد. بین برگ‌ها چیز رنگارنگی را دید که می خزید و جلو می آمد. یک دفعه از جا پرید. یک مار بود که به طرفش می آمد. سنجاب کوچولو حسابی ترسید. شروع کرد به دویدن روی برگ‌های زرد و خشک جنگل. با آخرین سرعتی که می توانست می دوید و از پشت سرش هنوز صدای خش خش برگ‌ها و جلو آمدن مار را می شنید. پدر سنجاب کوچولو به او یاد داده بود که وقتی از دست دشمن فرار می کنی، برنگردد و به پشت سرش نگاه نکنی، چون این طوری سرعتش کم می شد و دشمن می توانست او را شکار کند. به خاطر همین سنجاب کوچولو فقط به جلو نگاه می کرد و با تمام سرعت می دوید. سنگینی فندق‌هایی که توی دهانش چپانده بود دویدن را برایش سخت کرده بود، اما وقت نداشت بایستد و فندق‌ها را از دهانش در بیاورد. همین طور که می دوید، یک باره به یک چیز بزرگ رسید، چیزی شبیه یک لانه‌ی بزرگ، یک لانه‌ی بزرگ، محکم و امن. در لانه باز بود و روی درش یک چیزی شبیه یک برگ بزرگ آویزان بود. یک برگ بزرگ قرمز و نرم که با حرکت باد آرام





با خودش فکر کرد همه‌ی دوستانش را خیر می‌کند و تمام زمستان توی این لانه‌ی قشنگ می‌ماند و از پشت این دیوارهای روشن به برف زمستانی و درخت‌هایی که زیر برف سنگین و سفید شده‌اند، نگاه می‌کنند. لانه آن‌قدر بزرگ بود که برای همه‌ی دوست‌های سنجاب کوچولو جا داشت. روی تخته‌های لانه چیزی شبیه چمن بود که توی پاییز هم هنوز نرم و سبز بود. سنجاب کوچولو با دست و دندان چمن را کند و یک سوراخ کوچک درست کرد. فندق‌هایش را یکی‌یکی از توی لپش درآورد و توی سوراخ پنهان کرد. بعد هم با دست دوباره روی آن را صاف کرد. می‌توانست به دوست‌هایش هم بگوید همگی فندق‌ها و بلوط‌هایشان را بیاورند و توی همان چمن سبز و نرم انبار کنند. حالا که فندق‌هایش را چال کرده بود، حسابی خسته شده بود. همان‌جا کنار سوراخی که کنده بود، دمش را گذاشت زیر سرش و خوابید.

پسر کوچولویی با موهای خیس به طرف ماشین‌شان که وسط جنگل پارک کرده بودند، رفت. پدرش هنوز داشت کنار رودخانه آب‌تنی می‌کرد. پسر کوچولو همین که خواست حوله‌ی قرمزش را که روی در ماشین آویزان بود و با حرکت باد تکان می‌خورد بردارد، سنجاب کوچولویی را دید که روی صندلی عقب ماشین خوابیده و پارچه‌های نرم و سبز صندلی را سوراخ کرده بود. از لای سوراخ یکی دو تا از فندق‌ها دیده می‌شد. پسرک آرام طوری که سنجاب کوچولو بیدار نشود، پدرش را صدا کرد. هر دو بالبخند ایستادند و تماشایش کردند. سنجاب کوچولو آرام خوابیده بود و خواب می‌دید که زمستان شده، بیرون برف می‌آید و او دوستانش در لانه‌ی جدید دارند جشن می‌گیرند.



باغ کتاب

جایی برای لذت و آفایی



• نویسنده: محسن امین • عکاس: محسن امین، غلامرضا بهرامی
• تصویرگر: مهدیه صفائی نیا

یکی از زیباترین و دیدنی‌ترین جاهای تهران، باغ بزرگ کتاب است. هر جای ایران که زندگی می‌کنید، اگر به تهران سر زدید باغ کتاب را از یاد نبرید. البته اگر حالا حالا‌ها گذارتان به اینجا نمی‌افتد، باز هم این گزارش به دردتان خواهد خورد؛ چرا؟ چون باغ کتاب هم سایت دارد و هم خرید پستی و کلی امکانات از راه دور دیگر!



باغ بزرگ دانایی و سرگرمی

کتاب‌های خیلی زیاد و رنگارنگ، مجسمه‌های بامزه، دفتر خاطرات دیجیتالی که روی دیوار نصب شده و کلی پیشنهادهای بازی و آموزش هیجان‌انگیز و البته سینما و سالن مخصوص نجوم و جایی که از شما دعوت می‌کنند که از دیوار راست بالا بروید! و البته لم کده! جایی برای لم دادن و کتاب خواندن. خب؟ نظرتان چیست؟ برویم با هم یک دور در باغ کتاب تهران بزنیم؟

در ایستگاه متروی شهید حقانی پیاده می‌شوید. حتی می‌توانید سر راه، موزه دفاع مقدس را هم ببینید و بعد از مسیری که اطرافش کلی فضای سبز و درخت و دریاچه‌ای کوچک و آب‌نماست، به آن ساختمان شیشه‌ای جذاب برسید.

اینجا، ورودی اصلی باغ است و سالن‌های سینما و البته اغلب دکه‌های خوراکی‌فروشی دم‌دستان است. می‌توانید فیلم ببینید یا مستقیم به‌طرف فروشگاه کتاب‌های کودک و نوجوان بروید. سر راه کلی مجسمه هست مجسمه‌هایی که از دل کتاب‌ها و قصه‌ها در آمده‌اند!

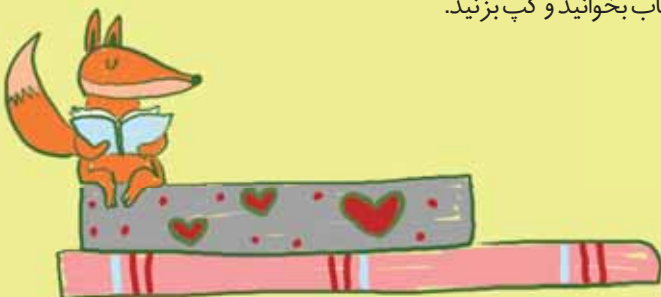
جک و لوبیای سحرآمیز، زورو و گربه نره، چوپان دروغ‌گو.

کتاب‌فروشی مخصوص شما طراحی شده؛ با کتاب‌هایی که توی قفسه‌ها فشرده نشده‌اند، بلکه طوری داخل قفسه‌ها گذاشته شده‌اند که راحت جلدشان را ببینید و انتخاب کنید.

جز این انواع لوازم‌التحریر، بسته‌های مخصوص آزمایش و انواع بازی‌های فکری هم در این کتاب‌فروشی‌ها هست.

لم بدهید، گپ بزنید

باغ کتاب پر از میبل‌های باحالی است که اسمشان را گذاشته‌اند: «لمکده». جایی که می‌توانید هر چه قدر دوست دارید لم بدهید، کتاب بخوانید و گپ بزنید.



پینوکیو و گربه نره و روباه مکار هم همان دور و بر منتظر شما هستند.



طبقه دوم؟ حتماً!!

اگر از پله‌برقی شمالی وارد این طبقه بشوید، «پسر خاله» سینی چای در دست، به استقبالتان ایستاده، کمی جلوتر، پاتوق بچه‌های دانشمند باشگاه رباتیک است. باشگاهی برای بازی‌های هیجان‌انگیز علمی با چاشنی ربات‌ها. سر راهتان هم یک ربات نقاش هست که اگر بلیت بخريد و جلوی‌ش بنشینید، نقاشی‌تان را می‌کشد! بعدش می‌توانید میهمان مجموعه «فکر بازی‌ها» باشید و انواع بازی‌های خاص را تجربه کنید، از صخره‌نوردی تا گل بازی و کار با جرقیل.

طبقه دوم باغ کتاب دو بخش علمی هیجان‌انگیز دیگر هم دارد. اولی باغ علم کودک است که فضایی رویایی و البته پشت درهای بسته دارد و کنار ورودی‌اش لوازم شعبده‌بازی هم می‌فروشند. دومی هم باغ علم نوجوان است. در آنجا می‌توانید یک گنبد نجومی که یک چادر بادی بزرگ است را ببینید و سفر به دنیای ستارگان و حضور در یک رصدخانه را تجربه کنید. در باغ علم می‌توانید ریشه‌های یک درخت بزرگ و اسکلت یک کوسه را از نزدیک ببینید و سوار هواپیماهای ماکت که واقعاً قبلاً هواپیما بوده بشوید و عکس بگیرید.



یک توصیه‌ی خیلی مهم!

برای خرید کتاب، محصولات فرهنگی، بازی‌های فکری و رومیزی، لوازم‌التحریر و ... اول سرای کتاب‌فروشی‌های شهر و محله‌ی خودتان بروید. چرا؟ چون کتاب‌فروشی‌ها چراغ روشن شهر هستند و نباید با بی‌اعتنایی ما خاموش شوند. اگر چیزی را خواستید که آن‌ها نداشتند و نتوانستند برایتان سفارش بدهند و تهیه کنند می‌توانید از باغ کتاب بخرید. اطلاعات تماس و محصولات و کتاب‌ها را هم می‌توانید در سایت baghketab.com ببینید.

عکس یادگاری بازو رو





بلوط‌ها و رفقای فراموش‌کارا!

• نرگس جاجرودی

جنگل‌های ایران را می‌شناسید؟ منظورم جنگل‌های شمال ایران نیست، جنگل‌های زاگرس را می‌گویم که در استان‌های فارس، لرستان، ایلام، چهارمحال بختیاری و خوزستان وجود دارند. این جنگل‌ها در کوه‌های زاگرس هستند به این خاطر به آن جنگل‌های زاگرس گفته می‌شود. بیایید با درختان بلوط و حیوانات زیبایی که در این جنگل‌ها زندگی می‌کنند آشنا شویم.

جنگل‌های بلوط

بلوط مهم‌ترین و فراوان‌ترین درخت در جنگل‌های زاگرس است. تقریباً چیزی حدود ۷۰ درصد از کل جنگل‌های زاگرس را بلوط پوشانده است و اگر کوه‌های زاگرس زیباست، یکی از دلایلش همین درختان بلوط است.

بلوط؛ محکم، قدیمی و قشنگ

بلوط رشد آهسته‌ای دارد. بلوط‌ها هر پنج سال فقط ۷۰ سانت قد می‌کشند و بعد از ۴۰ سال میوه می‌دهند. فکر کنم حالا می‌فهمید یک درخت بلوط چقدر با ارزش است.

میوه‌ی درخت بلوط



سنجاب‌های فراموش‌کار

می‌دانستید هر جا درخت بلوط باشد، سنجاب‌های بامزه هم هستند؟ جنگل‌های زاگرس پر از سنجاب‌هایی است که بهترین دوستان جنگل هستند. چرا؟ چون آن‌ها تمام عمرشان بلوط می‌کارند! چطور؟ آن‌ها بلوط را در فصل پاییز زیر خاک مخفی می‌کنند تا در زمستان غذا داشته باشند، اما از هر ۱۰۰ بلوط، فقط ۲۰ تای آن را دوباره پیدا می‌کنند! چرا؟ چون یادشان می‌رود بقیه را کجا مخفی کرده‌اند! در فصل بهار بلوط‌های جا مانده در زیر خاک جوانه می‌زنند و طی سال‌های بعد یک درخت می‌شوند. پس اگر به زاگرس و جنگل‌های زیبایش سفر کردید، خیلی مواظب سنجاب‌ها باشید؛ آن‌ها باغبان جنگل هستند.



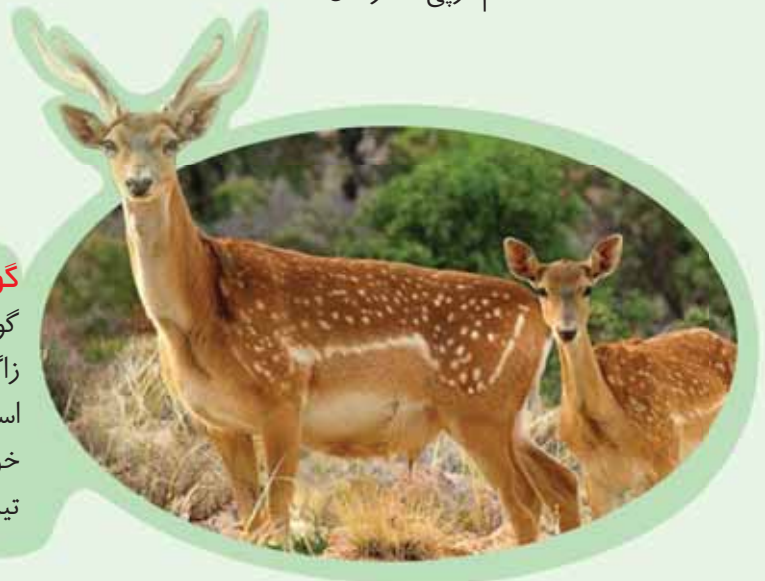
روبه قرمز؛ باهوش، زیرک و دانا

اگر تصورتان از روبه، موجود قهوه‌ای است که در کارتونها دیده‌اید، سخت در اشتباهید. روبه قرمز بزرگ‌ترین و زیباترین عضو خانواده روبه‌هاست که در جنگل‌های زاگرس زندگی می‌کند. زیبایی آن‌ها به دلیل خز قرمز رنگشان است. همین هم بلای جانشان شده و شکارچیان مدام در پی شکارشان هستند.



گوزن زرد ایرانی؛ خال‌خالی‌های شبگرد!

گوزن زرد یکی از زیباترین و کمیاب‌ترین حیوانات کوه‌های زاگرس است با خال‌هایی سفید و پوستی زرد رنگ. روزها استراحت می‌کند و شب‌ها سرگرم فعالیت است. شنا را به خوبی بلد است و اگر احساس خطر کند با شاخ‌های بلند و تیزش از خودش دفاع می‌کند.



پلنگ ایرانی؛ سریع و چابک

زیبایی پلنگ ایرانی خیره‌کننده است. چشمانی زیبا با سرعتی خارق‌العاده که کم‌تر شکاری می‌تواند از دستش فرار کند، اما این روزها کم‌تر در کوه‌های زاگرس دیده می‌شود و نسل آن در حال انقراض است. باید خیلی مراقب پلنگ‌های باقی‌مانده باشیم.





بچه اسکیمو

• محمد دهریزی • تصویرگر: مهدی صادقی

- باز کن مامان، زود باش!
- چی شده؟

- همین الان فهمیدم که هوا سرده. اون کاپشن و...

در باز شد. رفتم تو. مامان با اخم و تخم کاپشن را داد دستم. برش داشتم. اول دست راستم را توی آستین کردم. بعد دست چپم را توی آستین دیگر. زپش را یواش یواش بالا کشیدم و دوباره پایین آوردم و باز بالا بردم. اولین باری بود که از صدای زیب خوشم می آمد. زیب بازی که تمام شد، برگشتم که بروم. توی شیشه‌ی در، بچه اسکیمویی را دیدم که با کاپشن و کلاه و چتر و شال گردن داشت می رفت مدرسه. خنده ام گرفت؛ اما از ترس جیک نزدم. در را بستم و راه افتادم. وسط کوچه سگ سیاه منتظرم بود. دویدم و زنگ خانه را فشار دادم:

- کیه؟

- باز کن مامان، زود باش!

- چی شده؟

- گفתי صبحانه آماده است؟

در باز شد. رفتم با کاپشن و کلاه و شال دولا شدم و مثل کدو تنبل نشستم کنار سفره. همین طور که الکی دهانم را می جنباندم، یک دفعه فکری به سرم زد. فوری دو تا نان لواش کامل را روی هم پهن کردم. یک تکه‌ی بزرگ پنیر، یک قالب کره، یک مشت مغز گردو، سه چهار قاشق مربای هویج را روی لواش‌ها ریختم و با قاشق همه را قاتی کردم. بعد لواش‌ها را لوله کردم و به زور توی کیفم چپاندم. مثل فنر از جا پریدم و با خیال راحت پا گذاشتم تو کوچه و رفتم طرف آفاسگه. به ساختمان نیمه کاره که رسیدم، لقمه‌ی گنده‌ی صبحانه را از کیفم در آوردم و از همان جا پرت کردم جلوی سگ. لقمه تو هوا چرخ خورد و چرخ خورد و تلیپی خورد به کله‌ی سگ؛ اما سگ از جایش جم نخورد. جلوتر رفتم و یک دقیقه‌ای همین طور صاف تو چشم‌های سگ نگاه کردم. به جای سگ، یک فرغون را دیدم که سیخ ایستاده داخل آجرها و نگاهم می کند!

با شال و کلاه کلفت و کاپشن پف کرده، یک دفعه حس کردم گرم شده! داشتم می پختم اما دیر شده بود و نمی توانستم بر گردم و لباس‌هایم را کم کنم، تازه مامان چه می گفت؟ با کیف پر از کتاب و چتر آویزان، مثل یک بچه اسکیمو، پا تند کردم و رفتم طرف مدرسه.

کیفم را برداشتم و راه افتادم. مامان تندتند سفارش کرد: «هانی جان! صبحانه‌ات را بخور، کاپشنت را بپوش، کلاهت را سرت کن، چترت را بردار.»

ولی من کار خودم را کردم. از خانه بیرون زدم و در را کیپ کیپ بستم. تر و فرز پریدم تو کوچه و راه افتادم. کوچه پر مه بود. وسط کوچه که رسیدم، چشمم به ساختمان نیمه کاره افتاد. سگ سیاه جاق و چله‌ای راست ایستاده و سرش را مثل قارچ از وسط کپه‌ی آجرها بیرون آورده بود. با چشم‌های گشاد نگاهش کردم. سگ هم بر و بر من را نگاه کرد. من را می گویی دوپا داشتیم، دو پای دیگر هم فرض کردم و در فرار. دویدم و زنگ خانه را فشار دادم:

- کیه؟

- باز کن مامان، زود باش!

- چی شده؟

- چترم رو بده. فکر کنم لازم می شه.

در باز شد. رفتم تو و چتر را که به دیوار راهرو آویزان بود، برداشتم. دسته و بدنه‌اش را وارسی کردم. مثل چتر بردمش بالا، عین عصا آوردمش پایین. هی باز و بسته‌اش کردم و همان جا کمی وول زدم تا وقت بگذرد. بعد چتر به دست، از خانه زدم بیرون و در را بستم. یواش یواش راه افتادم. یک چشمم به کوچه بود و چشم دیگرم دنبال سگ. وسط کوچه که رسیدم، سگ سیاه را دیدم. همان طور ایستاده، آن جا بود. دویدم و زنگ خانه را فشار دادم:

- کیه؟

- باز کن مامان، زود باش!

- چی شده؟

- می شه شال و کلاهم رو ببرم؟

در باز شد. رفتم تو. کلاهم را از روی چوب‌لباسی برداشتم و سرم گذاشتم. لبه‌های کلاه را تا زیر گوشم پایین کشیدم. شالم را دور گردنم پیچ دادم. سر کوتاهش را کشیدم جلوی دهان و دماغم و دم درازش را پرت کردم پشت سرم. از خانه بیرون زدم و در را بستم. راه افتادم. از لای شال و کلاه به کپه‌ی آجر نگاه می کردم. سگ سیاه از جایش جم نخورده بود. دویدم و زنگ خانه را فشار دادم:

- کیه؟



پیلوکیو

• سعیده موسوی زاده



دروغی نگو، باز کاری نکن
که مشت تو را ای کلک، وا کنم
بگو باید امروز از بین مان
خودم یا تو را باز دعوا کنم؟

به عکس که در آینه زل زدم
به او گفتم از پیش رویم برو
مرا بیش از این‌ها خجالت نده
دماغت شده مثل پینوکیو
دماغت دراز است، مثل هویج
چرا گفته‌ای باز صد تا دروغ؟
برو بچه، خوردی سرم را برو!
شلوغی شلوغی شلوغی شلوغ

حلیل منطقی!

• از کتاب حکایت‌های نصرالدین
• انتخاب و باز نویسی: مریم اسلامی

نصرالدین خرش را گم کرده بود، راه می‌رفت و شکر خدا می‌گفت. یکی پرسید: «خرت را گم کرده‌ای، دیگر چرا شکر خدا می‌گویی؟» گفت: «برای اینکه خودم بر آن ننشسته بودم، وگرنه من هم با آن گم شده بودم.»



جرول غلط‌یاب!

• محمدمهدی رنجبر
• با سپاس از معلم باتجربه: علی والی

درخت‌های بالای تپه

خُرشید تابید و یک روز تعطیل آغاز شد. فیل از جا برخواست و به سوی رودخانه رفت. میمون که روی درخت‌های بالای تپه اغامت داشت، به استغبال فیل آمد و خواست خر تومش را به او قرظ دهد! اما فیل توجهی نکرد و مشغول آب‌بازی شد! میمون اعتراض کرد که فقط به فکر خودت هستی، واز درخت‌های خشک بالای تپه سخن گفت. فیل با شنیدن حرف‌های میمون به خودش آمد و از میمون اتاعت کرد. آن‌ها باهم بالای تپه رفتند و فیل با خر تومش درخت‌ها را سیراب کرد. درخت‌ها شاداب شدند و از فیل و میمون سپاسگزاری کردند.

پاسخ سرگرمی در صفحه‌ی ۱۵



در متنی که می‌بینید ۱۰ غلط املایی وجود دارد. اوّل سعی کنید تمام غلط‌ها را پیدا کنید و زیر آن‌ها خط بکشید. سپس کلمه‌ها را به «شکل درست» یادداشت کنید. در آخر هم سعی کنید ۱۰ کلمه‌ی درست را به صورت حرف‌به‌حرف در این جدول جا بدهید.

یادتان باشد که:

- هریک از فلش‌های قرمز به شما می‌گوید که ابتدای کلمه کجاست و جهت نوشتن آن کدام است.
- ممکن است بعضی کلمه‌ها در این جدول، در جهت «چپ به راست» یا «پایین به بالا» قرار بگیرند.
- برای راهنمایی، بعضی از حرف‌های صحیح از قبل در جدول نوشته شده است.
- اگر برای حل این جدول، مشکلی داشتید از پدر، مادر یا معلم‌تان کمک بگیرید.



قد بکش

چند سؤال مهم و جواب‌های مهم‌تر!

• مستانه تابش • تصویرگر: سام سلماسی

تا حالا این جمله را از زبان پدر و مادر یا بزرگ‌ترها شنیدید که می‌گویند: «میخوای قد بکشی برو بسکتبال یا والیبال بازی کن و دور ژیمناستیک را خط بکش!» و چه استعدادهایی که فقط به خاطر یک مسئله آن هم رشد قدی، به هدر رفته و فرد به اشتباه وارد ورزشی شده که علاقه‌ای به آن نداشته است. با وجود این که در سال‌های اخیر رسانه‌ها خیلی رشد کرده‌اند و دسترسی ما هم به انواع و اقسامشان بیش‌تر شده، ولی هم‌چنان باورهای نه‌چندان درستی مثل: ورزش بسکتبال باعث رشد قدی می‌شود، رواج داشته و طرفداران پروپاقرصی هم دارد.

ورزش قدم را می‌سوزاند؟

نه! اصطلاح سوزانده شدن قد در واقع یک اصطلاح عامیانه است و زمانی از آن استفاده می‌شود که می‌خواهیم بگوییم فلان ورزش باعث می‌شود قدمان کوتاه بماند؛ هر چند که علم چنین مسئله‌ای را رد می‌کند. لابد دارید از خودتان می‌پرسید که پس چرا همه‌ی بسکتبالیست‌ها و والیبالیست‌ها بلندقد هستند؟ علتش روش استعدادیابی است. در واقع بچه‌های بلندقدتر برای این نوع ورزش‌ها انتخاب می‌شوند.

با این وجود اگر می‌خواهید قد بلندتری داشته باشید، باید حسابی ورزش را جدی بگیرید. ورزش و فعالیت بدنی عضلات و استخوان‌های شما را قوی می‌کند، باعث می‌شود در محدوده‌ی وزن سالم‌تان باقی بمانید. ورزش کمک می‌کند تا غده‌هایی که مسئول رشد بدن هستند بهتر کار کنند.

حداقل باید چند دقیقه در روز ورزش کنیم؟ حدود ۳۰ دقیقه و در این زمان باید روی انجام تمرینات زیر تمرکز کنید:

ورزش‌های تقویت‌کننده‌ی قدرت مانند دراز و نشست یا شنا.

ورزش‌های تقویت‌کننده‌ی انعطاف‌پذیری بدن مانند ژیمناستیک و ورزش‌های کششی.

ورزش‌های هوازی مانند دوچرخه یا طناب زدن یا دویدن.

روی حفظ راستای بدن تمرین کنید. حفظ راستای بدن یعنی چه؟ یعنی حواسمان به صاف بودن ستون فقرات و شانه و گردن و شکل ایستادن و نشستن‌مان باشد. اگر راستای بدن درست نباشد، کوتاه‌تر از آن چیزی که واقعاً هستیم به نظر می‌رسیم.

تا به حال کسی را دیده‌ای که قوز داشته باشد؟ این فرد به خاطر انحناهای ستون فقراتش به جلو خم شده و کوتاه‌تر دیده می‌شود.

اگر می‌خواهید راستای بدنی درستی داشته باشید، به وضعیت بدنیتان در موقع ایستادن، نشستن و خوابیدن خیلی دقت کنید تا انحناهای طبیعی ستون فقراتتان تغییر نکند.





شلیک!

قسمت دوم
(تأثیر ورزش)



من چقدر قد می‌کشم؟

اگر پسر هستید، قد پدر و مادرتان را با هم جمع بزنید و سپس آن را تقسیم بر دو کنید. حالا عددی را که به دست آمده با عدد ۶.۵ جمع بزنید. از نظر ژنتیکی متوسط قد شما این مقدار خواهد بود. اگر دختر هستید، قد پدر و مادرتان را با هم جمع بزنید و سپس آن را تقسیم بر دو کنید. حالا عددی را که به دست آمده منهای عدد ۶.۵ کنید. از نظر ژنتیکی متوسط قد شما این مقدار خواهد بود. یادتان باشد که این فرمول فقط یک عدد تقریبی را برای متوسط قد شما براساس وضعیت ژنتیکی و خانوادگی نشان می‌دهد و عوامل دیگر محیطی از خواب تا تغذیه و ورزش در قد نهایی شما مؤثر هستند.

مکمل برای رشد قدی، لازم هست یا نه؟

این مسئله کاملاً به تشخیص پزشک و علت کم بودن سرعت رشد قدی شما بستگی دارد. مثلاً اگر به دلیل پزشکی رشد قد شما کم باشد، پزشک متخصص ممکن است برایتان داروهای تجویز کند.

حرکات کششی برای بلندقدتر شدن



حرکت شماره ۱

حرکات کششی را فراموش نکنید! آن‌ها مهم‌ترین بخش از ورزش‌هایی هستند که روی قد تأثیر خوبی می‌گذارند. اما چطور؟ وقتی شما ورزش می‌کنید و حرکات کششی را انجام می‌دهید صفحه‌هایی که بین مفاصل شما هستند و عضلات و رشته‌هایی که عضله و استخوان را به هم مربوط می‌کنند، همه کشیده می‌شوند، اجرای این حرکات کمک می‌کند تا بدن مقدار بیش‌تری کلسیم و پروتئین به استخوان‌ها و عضلات برساند و آن‌ها بهتر رشد می‌کنند. پنج نمونه از محبوب‌ترین حرکاتی که با ایجاد کشش در بدن می‌توانند به رشد قدی کمک کنند را در این صفحه می‌بینید! اگر آن‌ها را هر روز تمرین کنید، مطمئن باشید بهتر قد می‌کشید!

حرکت شماره ۵



حرکت شماره ۲



حرکت شماره ۴



حرکت شماره ۳



کوه و کاموا، نخ و صحرای!



• ندا نورمحمدی • عکاس: اعظم لاریجانی



چی لازم داریم؟

- مقوای کلفت (مثل کارتن)
- کاموای رنگی
- چسب
- قیچی
- سوزن کوبلن دوزی
- مداد یا خودکار

مراحل ساخت

اگر در خانه تان گلیم دارید پیشنهاد می‌کنم به آن نگاه کنید. می‌توانید حدس بزنید چطور بافته شده است؟ این بافت ساده و زیباست و اگر چه قدیمی است اما با کمی خلاقیت می‌توانید از آن چیزهای تازه بسازید چیزی تازه مثل یک تابلوی زیبا! می‌توانید کوه و صحرا، دریا و ابر و هر چه بخواهید را با کاموا روی نخ ببافید. چطور؟ با هم یاد می‌گیریم.

چطور بسازیم

- ۱ با مداد روی مقوا دو مستطیل با سایزهای ۲۰ در ۳۰ می‌کشیم. از هر طرف سه سانتی‌متر داخل می‌شویم علامت می‌زنیم. حالا علامت‌ها را به هم وصل می‌کنیم یک مستطیل دیگر به دست می‌آید.



۲



۳



۱

- ۲ می‌خواهیم مستطیل وسط را جدا کنیم. برای اینکار با قیچی اول وسط مقوا را سوراخ می‌کنیم و از روی خط‌هایی که کشیده‌ایم مستطیل وسط را قیچی می‌کنیم. حالا یک قاب مقوایی داریم.
- ۳ با استفاده از خودکار روی دو ضلع روبه‌روی یکی از قاب‌ها علامت‌هایی با فاصله‌های نیم سانتی‌متری می‌زنیم. حالا از همین ضلع یک سانتی‌متر پایین می‌آییم و یک خط موازی با سر ضلع می‌کشیم. علامت‌ها را تا خطی که کشیده‌ایم قیچی می‌کنیم.

۴ باید یک رشته کامو را از همه آن علامت‌ها رد کنیم. اول از بالا بعد از پایین به همین ترتیب تا آخر. این کاموهای عمودی را تار و به این کار چله‌کشی می‌گویند. سعی کنید کاموایی که برای تار استفاده می‌کنید نازک و محکم باشد. دقت کنید که رشته کامو کاملاً روی قاب ثابت باشد. ابتدا و انتهای کامو را هم باید با چسب روی مقوا ثابت کنیم.

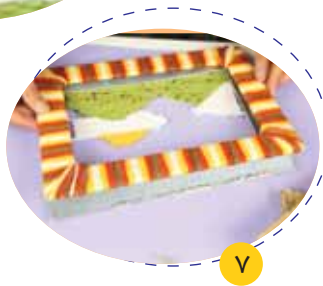
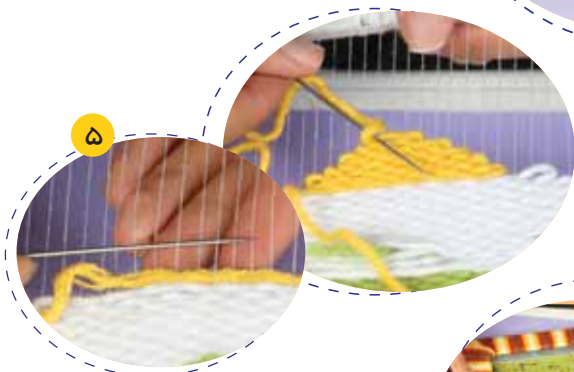


۵ با استفاده از سوزن، کامو را به صورت یکی در میان یعنی یکی از رو و یکی از زیر از میان تارهای کامو رد می‌کنیم. برای ردیف بعدی هم همین کار را انجام می‌دهیم با این تفاوت که تاری که قبلاً زیر بوده باید رو باشد و تاری که قبلاً رو بوده باید زیر باشد و در نهایت با یک گره کامو را ثابت می‌کنیم.

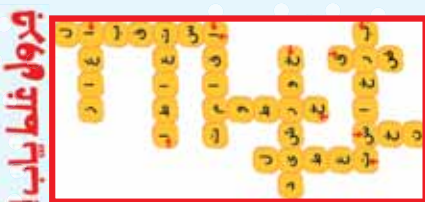
۶ برای ساخت قاب مقوایی دوم، کامو را دور آن می‌پیچیم تا مقوا کاملاً پوشانده شود.

۷ طبق تصویر آن را روی قاب اول می‌چسبانیم تا کارمان مرتب‌تر دیده شود.

از تماشای چیز زیبایی که ساخته‌ایم لذت می‌بریم و شاید آن را به یک دوست هدیه بدهیم!



پاسخ سرگرمی



بخوان غلط بیاب!

کشف رمز!





ایستگاه بچه‌ها

• رویا صادقی - کبری بابایی • تصویر گر: مهدیه صفائی‌نیا

یک نقاشی، یک نکته

دوستان خوبم سلام. امسال می‌خواهم شما را با نکات متفاوتی در نقاشی آشنا کنم. برای این کار از نقاشی‌های خود شما که برای مجله‌ی رشد دانش آموز می‌فرستید، استفاده می‌کنم.



بردیا کاظمی، ۱۰ ساله از تهران



امیر عباس محرمی، کلاس چهارم از تهران

در نقاشی بردیا و امیر عباس نکته‌ی مثبتی وجود دارد و آن، این است که برای هر قسمت از نقاشی‌شان فکری کرده‌اند و طرحی را در نظر گرفته‌اند. جایی را بیهوده خالی نگذاشته‌اند. شما هم در هنگام نقاشی حتماً به این نکته توجه کنید.



امیرحسین گودرزی، ۱۱ ساله از تهران



امیر علی مولایی، کلاس چهارم از تهران

اما امیرعلی نقاشی متفاوتی کشیده، چون هم در نقاشی‌اش دو تا خورشید کشیده هم اینکه مدل جالبی برای درختش انتخاب کرده، هم چنین رنگ غیر تکراری برای برگ‌هایش به کار برده. هر چه در نقاشی‌هایتان ایده‌ها و فکرهای خاص خودتان را استفاده کنید، بهتر است. امیرحسین هم با استفاده از تکه‌چسبانی، این تصویر را ساخته است. شما هم می‌توانید روی کاغذی سفید نقاشی کشیده، دور آن‌ها را قیچی کرده، آن‌ها را روی کاغذی رنگی بچسبانید.

شما هم، اربع به موضوع‌های زیر نقاشی کنید و برای ما بفرستید:

با فکر و خلاقیت خودتان، با استفاده از نقش‌ها، تکه‌چسبانی و اگر دوست داشتید گواش یا آبرنگ موضوع زیر را بکشید و برای ما بفرستید: پرندگان (کوچ آن‌ها، غذا و دوستی با آن‌ها)



سالی اویسی، ۱۱ ساله از تهران

سالی هم با گواش از درختان پاییزی این تصویر را کشیده. پیشنهاد می‌کنم در صورت امکان نقاشی با گواش را هم امتحان کنید تا با رنگ‌سازی بیشتر آشنا شوید.

قشنگ و آسان و خوشمزه

• فرانک شریفی • عکاس: منا شریفی
• تصویر گر: مهدیه صفائی نیا



گاهی هیچ چیز اندازه‌ی یک خوراکی کوچک که آدم خودش درست کرده باشد، مزه نمی‌دهد! بیایید با هم یک مدل ژله بستنی قشنگ درست کنیم که هم خوشمزه است، هم قشنگ و هم مفید. آن قدرها هم سخت نیست؛ تازه همه را غافلگیر می‌کند!

چی لازم داریم؟

- یک لیوان بستنی
- یک بسته ژله
- یک لیوان آب جوش



آن را به شکل نوارهای دو سه سانتی برش بدهید. با دست به آرامی نوارها را لوله کنید تا به شکل این دایره‌های پیچ پیچی قشنگ در بیاید. حالا آن را یک ساعتی در یخچال بگذارید. کار تمام است! نوش جان!

کنید و به هم بزنید. کف یک سینی را با پلاستیک نازک بپوشانید. مخلوط ژله بستنی را روی آن بریزید و آنقدر صبر کنید تا خودش را بگیرد، اما سفت نشود (در این مرحله لازم نیست آن را در یخچال بگذارید). حالا با یک چاقو

یک لیوان بستنی ساده را از یخچال بیرون بگذارید و سراغ ژله بروید. یک بسته ژله را با یک لیوان آب جوش مخلوط کنید و آن قدر به هم بزنید تا دانه‌های ژله در آب حل شوند. حالا بستنی را که کمی نرم شده، به آن اضافه

کشف رمز!

• محمد مهدی رنجبر

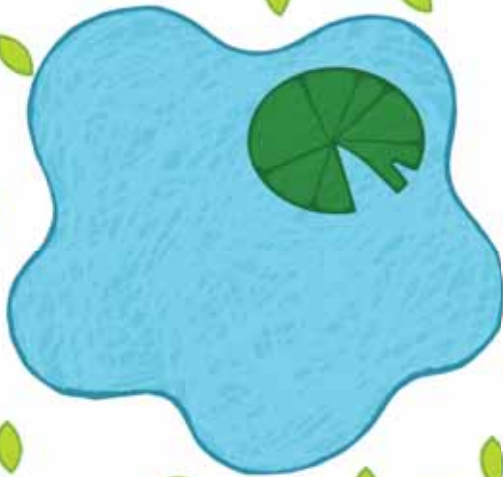
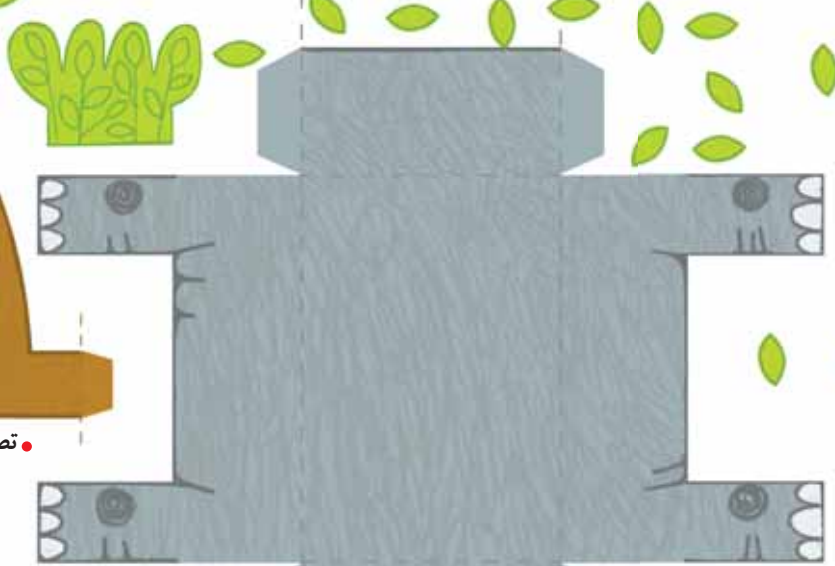
به این تصویر دقت کنید و حدس بزنید که در آن چه چیزی نوشته شده است؟!



بیابیر جنگل بسازیم!



• تصویر گر: نگین حسین زاده



اگر دلتان می خواهد یک جنگل قشنگ برلی خودتان داشته باشید صفحه ی آخر مجلات رشد دانش آموز امسال را از دست ندهید. در هر شماره چند حیوان زیبا و درخت و برگ و ... را خواهیم داشت. از روی خط های مشخص شده شکل ها را قیچی کنید و روی یک مقوا بچسبانید و از روی نقطه چین ها شکل را تا بزنید یک مجسمه زیبای کاغذی از حیوان یا درخت ها و ... خواهید داشت. منتظر شماره ی بعد باشید با جانور ها و درخت ها، بوته ها و حتی کوه و رود به خانه های شما بیاییم تا با هم در آخر سال یک ماکت زیبا از یک جنگل داشته باشیم